

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقشه‌های شیطان

(مهارت آموزشی: اعتماد کردن)

سرشناسه: واقعی، بهروز، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور: نقشه‌های شیطانی (مهارت آموزشی: اعتماد کردن) / نویسنده بهروز
واثقی؛ تصویرگر محمد آذیرنیار.
مشخصات نشر: تهران: کالج برتر، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۶ص: مصور/رنگی.
فروست: مجموعه داستان‌های راز مسجد سنگی:
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۸۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: گروه سنی: ج. د.
موضوع: حسین بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق.
موضوع: داستان‌های مذهبی - موضوع: داستان‌های آموزنده.
شماره افزودن: آذیرنیار، محمد، ۱۳۵۸، تصویرگر
رو بندی: ۱۳۹۲ هـ ۱۲۷ و ۲۹۷/۳۸ دا
شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۵۱۲۵۷

ناشر:	کالج برتر
ناشر همکار:	نگاه نوین
واحد پژوهش و برنامه‌ریزی کتاب‌های:	کودک و نوجوان
عنوان کتاب:	نقشه‌های شیطان
برنامه‌ریزی و اجرا:	سید فرشید احمد جواهری
نویسنده:	بهروز واثقی
کارشناسان علمی و مذهبی:	مصطفی نعمتی - علیرضا قرازمند
تصویرگر و طراح جلد:	محمد آذیرنیار
آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع:	کالج برتر
لیتوگرافی:	باختر
چاپخانه و صحافی:	نقش نیاز
ناظر چاپ:	سید فرشاد احمد جواهری
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۲
شمارگان:	۳۰۰ نسخه
شابک:	ISBN 978-600-5065-80-0 ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۸۰-۰
قیمت:	۵۰۰ تومان
نشانی:	تهران، خیابان انقلاب، خیابان فروردین
تلفن:	۰۹۱۲-۵۱۱۱۹۹۵ تلفن همراه: ۶۶۹۷۲۹۲۲-۳ (خط ۴)
صندوق پستی:	۱۳۱۴۵-۱۷۷۳
پایگاه اینترنتی:	www.Collegebartar.ir

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

حامد در را محکم پشت سر خود بست و دوان دوان به طرف مسجد سنگی به راه افتاد.
«حامد، پسر من صبر کن ... حامد»

هنوز یک ساعتی تا ظهر باقی بود. ابرهائی سیاه و متراکم، آسمان روستا را می پوشاند و هر
رو به تاریکی می رفت و باد سردی می وزید. حامد آخرین خانه های آبادی را نیز پشت سر
گذاشت و راه خاکی مسجد را در پیش گرفت. هرچه بالاتر می رفت مه غلیظی، اطراف
می پوشاند و قطرات ریز باران، به صورتش می خورد.

«حق با بچه های آبادی است. پدرم چشم دیدن مرد نورانی را ندارد»
آوازه ی مرد میانبالی که گاهی در مسجد سنگی ظاهر می شد و بچه ها را در قالب سفرهای
عجیب به گذشته می برد، در روستا پیچیده بود. بچه هایی که با او ملاقات کرده بودند
قصه های جالبی برای دوستان خود تعریف می کردند و علاقه ی اهالی به ملاقات با این مرد
نورانی، پدر حامد را نگران می کرد. او معلم دینی مدرسه بود.
«پسر من باید این مرد را بینم و با او صحبت کنم. ما نمی توانیم به هر کسی اعتماد کنیم»
شاید او نیت بدی داشته باشد»

«چه نیتی؟ او به بچه ها کمک می کند و باعث می شود آن ها به اشتباهاتشان پی ببرند»
«این درست. او تاکنون به بچه ها کمک کرده است. اما معلوم نیست در آینده نیز چنین
تصمیمی داشته باشد. ما نباید به راحتی به هر کسی اجازه دهیم اعتقادات بچه های ما
به دست بگیرد»

«چه می گویی پدر؟ تمام بچه هایی که آن مرد را دیده اند، می گویند ظاهری بسیار مهربان
قابل اطمینان دارد. می گویند اطلاعات تاریخی و مذهبی او بسیار زیاد است»
با یادآوری اتفاقاتی که در خانه شان رخ داده بود، بغض گلایش را فشار داد و اشک
گونه هایش سرازیر شد. دوست نداشت اهالی آبادی به پدرش تهمت بزنند، اما هرچه اصل
کرد، نتوانست نظر پدرش را تغییر دهد.